هیوادوال کابلی

۰۹ اگست ۲۰۱۲

دل یاران هوای گریستن دارد...

به یاد بود ازپنجمین سالروزدرگذشت حسیب «مهمند»

زنده یاد حسیب «مهمند»

دراین سیاهروزنهم اگست ، پنج سال آزگاراست که ازآخرین صحبت گرم وازآخرین دیدار با دوست ارجمند ومبارزخود ـ حسیب مهمند ـ فاصله گرفته ایم. درباب سجایای نیک وپسندیدۀ وی یاران بارها مُرواریدهائی روی کاغذ گذاشته اند ومسلم است که آن رشته را پایانی نیست ولی بشنویم یا بخوانیم ازحسیب ، ازحسیبی که کوه متانت ودرعین حال چشمۀ احساس بود... احساس انسانی ، احساسی که مرزهای تصنعی جغرافیائی قاره ، ملیت ورنگ پوست نمی شناخت. برای وی انسان به معنی انسان مطرح بود. ازینرودوستی، صداقت، وفاداری و ایثارصفاتی بودند در وی که به سان آئینه آن ها را درهمه می دید... واین را کاملاً طبیعی وعادی می پنداشت؛ مگرهیهات که بس دد و دیو با ظاهرانسان درشاهراه پرخم وپیچ وپرازفراز و نشیب زندگی کوتاه کمترازنیم سدۀ وی دربرابرش ظاهرشدند... وطعم اوج قساوت وحیوان منشی را درزندان پلچرخی ـ باستیلی که دردا هنوزبرجاست ـ با استقامت

وپایداری چشید. پس تعجبی ندارد اگراشعار بکروی عمدتاً دردخمه های مخوف شکنجه وبیداد ، ازخامهٔ وی تراوش نموده اند. بیائید سوگ آن مبارزصدیق را ، با اندیشهٔ بارورخود وی ، تجلیل نمائیم وحضورمعنویش را درجمع مان انوشه بخواهیم:

به قربانیان زندان پلچرخی

سوگنامه

فراخوانید
به سوگ من
همان نی های بغض آلودهٔ نیزارهستی را
که قلب من زبارغصه های ماتم یک درد می ترکد
زقول من به گوش پهنه های آبی کیوان پیام درد برخوانید
که من امشب به جای ابرهای تیرهٔ آفاق می گریم
نمی دانم ، مگرامشب درون هررگم
به جای خون
روان کوهساران زارمی گرید خداوندا!
چی پژواکی زمین وآسمانت را شباهنگام می سوزد
زخون کیست می بینم چنین گلگون کران اندرکران آفاق را
وکهکشانت را خداوندا!
مگرامشب همان دوزخ سرشت کوره های آتش وبیداد
چراغ ماجرای تلخ وخونین را
زخون رهروان جاده های سرخ آزادی
فرازبرج های ناخدای شب می افروزد؟
صدای غرش رگبار، آنسوتر
میان بیشه های سرخ «پولیگون» به سان
زوزه های باد می پیچد
زسوز تارهای هررگ جان نعره ای ، چیغی
به دهلیزسکوت شب فراپیچید: کاخر
خدارا
زاوج خوابگاه نیلگون وی
که بازامشب همان دوزخ سرشت کوره های آتش وبیداد
میان دفتررسوا ولرزان
سوره های مرگ می خوانند
بساط مرگ وظلمت را به روی سبزه های پاک گستردند

به خون کاج های باغ و کاجستان
سرانگشتان چرک آلود می مالند
زندان پلچرخی ۱۳٦٥
(برگزیده از:فصل گریستن ـ صفحات ٥ تا ۷)

وهمان گونه که درغُل وزنجیرتن به یأس ونا امیدی نداد ، با ندای ضمیر، یاران ایستاده درسنگرآزادی را ازدرون دخمهٔ تاریک وهولناک مخاطب قرار داده است:

نقش گام ها

صدا ، صدای دره ها صدای آشنای ماست
صدای گام های سرخ دیرپای ماست
چوموج خشمگین که سربه صخره های سخت می زند
زخون وخشم بارور، غریوما نوای ماست
به لاژورد اوجها چوپرزند عقاب تیزبال
ببین همای سرخ بخت پرصفای ماست
وآن خطی که ره به قله های دورمی کشد
بدان بدان که نقش جاودان گام های ماست
به گوشه های دورآسمان چوسرزند ستاره ای
چو اشک وخون سرخ پر ز روشنای ماست
زندان پلچرخی ۱۳٦۷
(برگزیده از:فصل گریستن ـ صفحات۳ و ٤)

زنده باد خاطرهٔ درخشان حسیب «مهمند»!

مرگ براستعمارو ارتجاع!

پیروزمندبادمبارزات مردم افغانستان به ضد اشغالگران وایادی آنها!

زنده باد آزادی! مرگ براسارت!